**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021201**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

ما یک مناسبت‌هایی در بحث تضمین بین معنای تضمین شده و معنای اصلی ذکر می‌کردیم که معنای اصلی می‌تواند علت فاعلی باشد برای معنای تضمین شده. معنای تضمین شده می‌تواند علت غایی باشد برای فعل اصلی، و معنای تضمین شده مقام اثبات باشد برای مقام ثبوت آن فعل اصلی، این مقام اثبات گاهی اوقات صرفا جنبۀ اینکه ظهور آن معنا هست نیست، مقام اثبات دال بر آن هم هست، یک نوع برای اینکه بدانیم که چرا آن مقام ثبوت وجود دارد این مقام اثبات دالش هست. آدم گاهی اوقات یک مقام ثبوت را که می‌خواهد مطرح کند انتظار دارد یک دلیلی برای اثبات آن مقام ثبوت هم ذکر کند، مثلا قد احسن بی ممکن است اینکه می‌گویند لَطُفَ درش تضمین شده ممکن است این باشد قد احسن یعنی آدم خوبی هست، شاهد و دلیل بر اینکه خوب هست اینکه به من لطف دارد، لطف آن معنای تضمین شده دلیل و استدلال هم هست برای معنای ذکر شده، یکی از مثال‌های تضمین که در کشاف مطرح شده که شاید از این باب باشد تهویٰ الیهم، تهویٰ در کشاف، جلد ۲، صفحۀ ۵۵۹، من هویٰ یهویٰ اذا احب، یک هویٰ یهوي اگر اشتباه نکنم، به معنای سقط، سقط خودش با الی متعدی می‌شود چون یک فعل حرکتی است، فعلی که یک حرکت درش هست سقوط یک انتهایی دارد، سقط الی الارض، ولی تهویٰ به معنای محبت اگر باشد، محبوب مفعول بنفسه هست، من شیءای را دوست دارم، به او دوست دارم آن محبت چیزی نیست که حالت حرکت داشته باشد انتهای محبت را من آن شخص باشد، این است که این هویٰ یهویٰ را که آیۀ قرآن تهوی الیهم وارد شده می‌گویند ضُمِّنَ معنیٰ تنزع، یعنی آن نتیجۀ محبت قلبی یا بفرمایید ظهور محبت قلبی آن ابراز ظهور با اینکه به طرف او حرکت کردن، تهویٰ الیهم یعنی احبّه و سار الیه، تسیرون الیه و به آن طرف انسان میل پیدا می‌کند، تمیل الیه، امثال اینها، کأنّ میل به محبوب نتیجه، اگر نتیجه تعبیر بکنیم نتیجه یعنی محبت قلبی علت فاعلی هست برای ابراز محبت خارجی به وسیلۀ حرکت کردن به سوی او، یا حالا ممکن است جنبۀ علت فاعلی بودنش را در نظر نگیریم جنبۀ ابراز آن حالت باطنی را در نظر بگیریم که صرفا یک محبت پنهان مصدور نیست، محبتی هست که بروز کرده و به سیر به سمت محبوب انجامیده که سیر به سمت محبوب یک نوع اماره و دلیل بر محبت است کأنّه، چون این از کجا معلوم که این محبت دارد؟ خب فرض کنید یک کسی که به دیگری محبت دارد نوعا از اینکه می‌بیند به طرف او می‌گوید شما جوری زندگی کنید که ان اشتم حنوا الیکم، حَنَّ اصلش به معنای ناله کردن و اشتیاق درونی است ولی حنَّ الیکم یعنی حَنَّ مائلین الیکم، با سر و صدا به طرف یک نفر بروند، یک موقعی که یک بنده خدا را که آدم مدتی ندیده یکباره می‌بیند با ذوق به طرف او پرواز می‌کند و به طرف او می‌دود این حَنَّ الیه تعبیر می‌گوید. حنان اصلش به معنای صدا در آوردن است، حنین به معنای صدا در آوردن است، ولی صدا در آوردنی که در هنگام حنوا الیه، سیر به طرف. حنان به معنای محبت هم، حنان بن سدیر، یکی از صفات خداوند حنان است، حنان یعنی دوست، حنان یا حنّان، حنان هم ظاهرا در مورد خدا هست، حالا در مورد خدا حنان تعبیر می‌کنند ولی گویا حنان هم از اسماء الهی هست به معنای مهربان. مهربانی یک صفت قلبی است، این صفت قلبی بروز خارجی‌اش به حرکت کردن با سر و صدا، حالا این حنان چون بحث سر و صدا و اینها هم توش هست، ممکن است آن معنای اصلی‌اش یعنی سر و صدا در آورد سائرا الی المحبوب. غرضم این هست اینکه اشخاص می‌فهمند که طرف نسبت به آنها علاقه دارد از این سر و صدا کردن به طرف او حرکت کردن از این ابرازات خارجی فهمیده می‌شود نوعا برای محبت طرف و امثال اینها. این است که ممکن است بگوییم که تحوی الیهم هم صرفا این نیست که محبت منشاء حرکت به سمت محبوب می‌شود، حرکت به سمت محبوب دلیل محبت هست، مقام اثبات محبت هست. این هم این نکته. حالا یک تقسیم بندی در مورد تضمین می‌شود کرد آن این است که گاهی اوقات آن فعل اصلی ما لازم است، با تضمین یک فعل متعدی آن را متعدی می‌کنیم، مثل سفه نفسه، که می‌گویند سفه درش معنای اهلک، امتحن، تضمین شده. یعنی نادان بود خودش را ضایع کرد، خودش را هلاک کرد. یک گونۀ دیگر این هست که آن فعل اصلی ما هم خودش متعدی است، فعل تضمین شده هم متعدی است ولی دو گونه تعدی دارند، یکی‌شان متعدی بنفسه هست، یکی‌شان متعدی به حرف جر است. ما فعل متعدی به حرف جر را بعد از فعل متعدی بنفسه ذکر می‌کنیم. مثلا «لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ» را برای اینکه از باب تضمین باشد عزم می‌گویند با علیٰ متعدی می‌شود، عزم علی عقدة النکاح، ولی نویٰ بنفسه متعدی می‌شود، نویٰ عقدة النکاح. آنجایی که تضمین فعل متعدی در فعل لازم باشد بحثی نیست، ولی آنجایی که تضمن فعل متعدی در یک فعل متعدی دیگری تضمین بشود که گونه‌های تعدی‌شان با همدیگر فرق داشته باشد، در واقع یک باب تنازع است، باب تنازع که آقایان مطرح می‌کنند این از آن باب هست. مثلا می‌گوییم مررتُ و مر بی الرجلان. آن رجلان در او تضمین شده مرّ فاعل می‌خورد مررت مفعول می‌خواهد و اینجا از این باب هست تنازع که یکی‌شان مفعول بنفسه می‌خواهد، یکی‌شان مفعول به حرف جر می‌خواهد. اینجا البته همیشه آن که تضمین شده هست عمل می‌کند، آن فعل اصلی آن مفعولش مقدر هست، البته مثلا همین لا تعزموا عقدة النکاح بنابر تضمین کأنّ اینجور هست، لا تعزموا علی عقدة النکاح و لا تنووا عقدة النکاح، یک لا تنووا اینجا در تقدیر هست، این عقدة النکاح به لا تعزموا تعلق نگرفته به اعتبار معنای اصلی‌اش، به اعتبار معنای تضمینی‌اش، آن معنای اصلی‌اش متعلقش محذوف است، البته مرحوم شیخ رضی یک مثالی یک جایی می‌زند در آن مثال حالا عبارتش را دیروز هم خواندم دوباره می‌خوانم، ایشان می‌گوید و ما حذف من المفعول به مفعول به فهو علی ضربین اما منویٌ او غیر منویٍّ. برای منوی مثال می‌زند بعد برای غیر منوی او غیر منویٍّ و ذلک اما لتضمین الفعل معنی اللازم کقوله تعالی یخالفون عن امره ای یعدلون، ایشان کأنّ یخالفون را می‌گوید آن مفعولش که حذف شده منوی هم نیست، این اگر مراد از منوی نبودن منوی تقدیر لفظی باشد عرض ما یکی است می‌گوییم ولو لفظا مقدر نیست ولی معنایش در تقدیر هست، اینکه می‌گوییم تنازع دارند در آن معمول، مرادمان تنازع از جهت لفظی نیست، یعنی آن فعل اصلی ما متعلقش حذف شده اکتفا شده برای افهام متعلق به متعلق فعل تضمین شده، کأنّ یخالفون عن امره در اصل این بوده یخالفون امره و یعدلون عن امره. آن امره مقدر نیست، مقدر به معنای اینکه لفظی اینجا، لفظ امره را هم به کار برده باشیم. احتمال زیاد مراد ایشان از غیر منوی، غیر منوی لفظی است ولو معنای امره در آن معنای اصلی وجود دارد، یخالفون ما مفعول را گاهی اوقات که حذف، دو جور حذف مفعول داریم، یک جور این هست که ما مفعول را حذف می‌کنیم چون دیگر به مفعول کاری نداریم، می‌گوییم که اگر ان کنتم تعلمون این مطلب را می‌دانید، ان کنتم تعلمون، یعنی اگر شما قوۀ عاقله داشته باشید، تعلمون اصلا آن مفعول را دیگر آدم ملاحظه نمی‌کند. من فکر نمی‌کنم ایشان این را اینجا بخواهد بگوید، بگوید آن مفعول حذف شده دیگر اصلا اراده‌اش هم نمی‌کند، یعنی در عالم معنایی هم معنایش در نیت انسان نیست، در عالم لفظی فکر می‌کنم ایشان می‌خواهد این مطلب را بفرماید. اگر این باشد درست است، ولی

**شاگرد:** ظهور غیر منوی که در قرینۀ تقابل با آن منوی و با مثال‌هایش می‌خواهد بگوید که حتی معنا هم

**استاد:** حالا عبارتش را الآن کامل نیاوردم، شما دارید قواعد عربیه برنامه‌اش را؟ عبارت‌های بعدی‌اش را ببینم این تکه‌اش را فقط.

**شاگرد:** جلد ۱، صفحۀ ۳۳۴

**استاد:** عبارت بعدی‌اش چی است؟ و ذلک اما لتضمین فعل. ؟؟؟ بترک التقیید فلان یعطی و یمنع. این روشن نیست از عبارتش که مراد از غیر منوی چی هست. آیا غیر منوی لفظی مرادش هست؟ یا غیر منوی معنوی مرادش هست.

**شاگرد:** یشائه مقابله ایجاد نمی‌کند؟

**استاد:** نه می‌گوید آنجا کأنّ مفعول یشاء لفظا مقدر است، ولی اینجا لفظا مقدر نیست. آن منوی لفظی می‌تواند باشد نه منوی معنوی. حالا علی ای تقدیر من مطلبش را عرض بکنم آن این است که اگر مراد این باشد که آن فعل اصلی که مفعول می‌گیرد اصلا ما وقتی فعل لازمی را درش تضمین می‌کنیم باید آن مفعول فعل اصلی را دیگر در نظر نگیریم، نه همچین چیزی ما درش نداریم، ممکن است لفظا مقدر نباشد ولی معنایش مقدر است در عالم معنا به منزلۀ تنازع هست، یعنی هم یخالفون کأنّ این فعل ما داریم، هم یعدلون داریم، این یخالفون دو تا معنا افاده می‌کند، یک معنایی که امره مفعول بنفسه او هست، یکی یعدلون هست، یتجاوزون هست که عن امره به او تعلق گرفته لفظا و معنای متعدی بنفسه دارد یعدلون. علی ای تقدیر من تصورم این هست که اینها مثلا فرض کنید «لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ»، این «عُقْدَةَ النِّكاحِ» که مفعول تنووا است آن تعزموا هم مفعولش مقدر معنوی است، کأنّ می‌گوید لا تعزموا علی عقدة النکاح و لا تنووها، این عقدة النکاح که اینجا موجود هست مفعول آن نوای مضمَّن در ضمن تعزموا هست ولی آن مفعول مجرور به علیٰ عزم به معنای اصلی‌اش هم معنایش وجود دارد. البته چون بحث اینجا بحث تنازع لفظی نیست، تنازع معنوی است، خیلی چیز خاصی پیش نمی‌آید، یعنی کأنّ ما می‌خواهیم بگوییم آن معنای فعل اصلی هم هنوز ملاحظه می‌شود معنای مفعول حالا آن متعلق فعل اصلی که الآن ما آن متعلق را ذکر نکردیم به این فعل تضمین شده، این متعلق را مربوط دانستیم آن متعلق فعل اصلی هم هنوز حضور دارد.

یک بحثی آقایان دارند در مورد این است که تضمین قیاسی هست یا سماعی است، من تصور می‌کنم اصلا این قیاسی بودن یا سماعی بودن چطور می‌شود که یک چیزی قیاسی بشود یک چیز سماعی بشود. به نظر می‌رسد که پدیده‌ای قیاسی است که براساس ساختار طبیعی زبان باشد و هدف نوعیۀ متکلمین به او تعلق گرفته باشد. یک موقعی ببینید بعضی چیزها هست یک شاعر در یک ضرورت شعری، به دلیل یک قافیه‌ای که می‌خواسته جور کند یک تصرفاتی بر خلاف طبع اولیه انجام داده، به اصطلاح می‌گویند اختیارات شعرا، در عالم شعر یک رفتاری کرده به خاطر ضرورت. یک موقعی هست نه رفتار به جهت ضرورت نیست، به جهت طبع طبیعی لغت هست. اگر به جهت طبع طبیعی لغت باشد آن قیاسی است، ولی اگر به خاطر ضرورتی باشد آن خب یک جایی یک ضرورتی پیش آمده طرف یک استعمال خاصی کرده، حتی موارد سماعی را هم فکر می‌کنم ممکن است ما بگوییم در آن مورد خاصی که آن طرف گیر کرده آن استعمالش درست است، اینجور نیست که همان لفظ را اگر در غیر شعر بخواهد به کار ببرد بتواند به کار ببرد، معلوم نیست درست باشد. علی ای تقدیر به نظر می‌رسد که تضمین چون طبیعت زبان آن را اقتضا دارد، یک چیزی هست که نه براساس یک رفتار غیر طبیعی است، خب متکلم وقتی یک لفظی را به کار می‌برد علاوه بر اینکه آن معنای آن لفظ به ذهن مخاطب اخطار داده می‌شود لازمۀ آن معنا هم به ذهن اخطار داده می‌شود و طبیعی است که متکلم بخواهد آن لازمۀ معنا را هم با این لفظ افاده کند، چون با به کار بردن این لفظ آن لازمۀ معنا، آن معنای لازم هم به ذهن مخاطب خطور کرده. به نظر می‌رسد که تضمین یک چیز قیاسی هست، البته با این شرط، به شرطی که ایجاد ابهام نکند، یک نوع لبسی در کلام را ایجاد نکند، تعبیر یومن من اللبسی که در کلمات نحوی‌ها هست مطلب درستی است، اگر بخواهد تضمین منشاء بشود که عبارت را مبهم کند این خلاف قاعدۀ طبیعی کلام است. قاعدۀ اصلی کلام عدم اجمال و شفافیت بیان است، بله گاهگاهی متکلمین غرضشان به اجمال تعلق می‌گیرد، غرضشان به اخفاء مقصود تعلق می‌گیرد ولی آن نادر است، آن چیزی که به طور طبیعی هست این هست که کلام را شفاف و روشن و بدون اجمال و اغلاق می‌خواهد بیان کند، در اینجور جاهایی که آن فعل تضمین شده به راحتی در کلام مفهومش روشن است، البته این را توجه بفرمایید، برای ما مهم نیست که آن معنای تضمین شده چه لفظی دال بر او باشد، چون ما اینجا لفظ اصلا موضوعیت نداریم، البته ما برای اینکه بخواهیم بگوییم که یک معنایی در این کلمه تضمین شده یک کلمه‌ای را به کار می‌بریم مثلا تحوی را می‌گوییم ضُمِّنَ مثلا معنای فلان، یک لفظی را اینجا به کار می‌بریم می‌گوییم تحوی ضُمِّنَ معنیٰ تنظر. ولی ممکن است مثلا یک کسی کلمۀ دیگری را به کار ببرد، چون یک لفظ خاص اینجا موضوعیت ندارد، آن معنایی که با آن معنا می‌شود با الفاظ مختلف ازش حکایت کرد که البته ما اینجا دیگر آن لفظ خاصی مد نظرمان نیست. بنابراین می‌خواهم عرض کنم با آن شرایطی که ذکر شده که مناسبت وجود داشته باشد، مناسبت انحصاری هم وجود داشته باشد که یومن من اللبس باشد مأمون از لبس باشد این طبیعی است که آن را قیاسی بدانیم نه سماعی. البته یک نکته‌ای در مورد تضمین هست اینکه واقعا در اینجا تضمین رخ داده یا تضمین رخ نداده یا اینجا اصلا مشترک لفظی عرض کردم بعضی مواردی که آقایان به عنوان تضمین ذکر کردند به نظر می‌رسد واقعا تضمین نیست. یا لا اقل احتمال عدم تضمینش می‌رود، مثال «لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ» را عرض کردم ممکن است ما بگوییم عزم هم به معنای نیت مشرف بر عمل هست، به خاطر همین با علیٰ متعدی می‌شود، هم به معنای مطلق نیست هست، مشترک لفظی هست بین معنای مضیّق و معنای موسّع، آن معنای مضیّقش با علیٰ متعدی می‌شود، آن معنای موسعش بدون علیٰ متعدی می‌شود، «وَ لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ» در آن معنای موسعش به کار رفته، خیلی روشن نیست که «لا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكاحِ» از باب تضمین باشد. این است که این مطلب را باید دقت کرد که مجرد اینکه ما می‌بینیم که یک فعلی یک مدل استعمال خاصی در سایر موارد ما می‌بینیم دارد اینجا می‌بینیم آن مدل استعمال ندارد این را ما شاهد قرار بدهیم که حتما تضمین باشد نه، گاهی اوقات مشترک لفظی است، آن لفظ دو تا معنا داشته، یک معنایش آن معنایی هست که تا حالا برای ما مانوس بوده، این یک معنا، معنایی که تا حالا برای ما مأنوس نبوده، البته عرض کردم اگر آن معنای تضمین شده و آن کارکردی که در موارد مورد بحث ما هست آن کارکرد خیلی نادر باشد به نظر می‌رسد تضمین طبیعی‌تر هست. ولی اگر نه عرض کردم مثلا ۷۰ درصد کلمۀ دَخَلَ بنفسه هست، دخلتُ البلد، ۳۰ درصدش با فی هم متعدی می‌شود، دخلت فی البلد. اینجا مناسب هست ما بگوییم هر دویش، یک بحثی در نحو هست منصوب بنزع خافض، که اصطلاحا در کلمات بعضی از قدما بهش اتصاع می‌گویند، منصوب بنزع خافض اتصاع اسمش هست در اصطلاح نحوی‌ها. صحبت سر این هست که این اتصاع که اینجا حرف جر را حذف کنیم، مجرور به حرف جر را مفعول مستقیم فعل قرار بدهیم، این منصوب بنزع خافض را هم یک توضیحی بدهم، نفس حذف خافظ نصب نمی‌آورد، می‌گویند منصوب بنزع خافض، خافض را، جار را که حذف می‌کنید مجرورش را مفعول به فعل قرار می‌دهید، در واقع مجرور به آن فعلی هست که در جمله هست، مثلا اگر دخلتُ فی البلد بگوییم ما اصلش کلمۀ دخل با فی متعدی می‌شود، و موارد دخلتُ البلد را منصوب بنزع خافض می‌گیریم یعنی مفعول ما مفعول به اتصاعی آن فعل می‌شود، اتصاع هم که تعبیر می‌کنند به این حد، یک اصطلاح دیگری هم منصوب بنزع خافض دارند بهش می‌گویند حذف و ایصال، چند تا اصطلاح دارند، حذف و ایصال اتصاع منصوب بنزع خافض اینها همه یک پدیده‌اند، صحبت سر این هست که کجا را ما منصوب بنزع خافض بگیریم، کجا را نگیریم؟ به نظر می‌رسد که اگر در استعمالات هر دو جور استعمال شایع باشد، مثلا هم دخلت البلد داریم، هم دخلت فی البلد داریم، هر دویش را باید بگوییم حقیقت است. ۷۰ درصد، ولو یکی‌شان بیشتر از دیگری باشد، ۷۰ درصد بنفسه می‌گوییم دخلتُ البلد، ۳۰ درصد دخلت فی البلد می‌گوییم. هر دویش را باید بگوییم اصلی است، ولی یکی هست که مثلا ۹۵ درصدش به یک شکل است، ۵ درصدش به شکل دیگری است، یک حجم بسیار کمی به شکل دیگری است آن نادر را باید یک جوری توجیهش کرد، حالا یا به نحو اتصاع، منصوب بنزع خافض، حذف و ایصال، یا تضمین، این بحث حذف و ایصال آن یک راه حل، تضمین یک راه حلی هست در عرض حذف و ایصال برای حل مشکل. اینجور راه حل‌هایی مثل تضمین و اتصاع و امثال اینها در جایی ما به این راه حل‌ها متمسک می‌شویم که در موارد کمی به کار رفته باشد، البته عرض کردم اینکه در، به هر حال ولو تضمین را ما طبیعی می‌دانیم، ولی بالأخره یک نوع تصرف در کلام است، یک عنایتی هست، یک نوع به هر حال کارکرد خاص هست، اینجور نیست که دقیقا مثل آن مدل اصلی کلام باشد، ما یک صحبت‌های عادی داریم، این نکته را هم ضمیمه بکنم که بحث تضمین به دلیل اینکه یک مقداری یک نوع پیچیدگی به کلام داده می‌شود، کلام را از آن روانی اوّلیه‌اش خارج می‌کند، معمولا در کلمات ادبی و کلمات شعری و امثال اینها به کار می‌برد، و الا در گفت‌وگوهای عادی خیلی وقت‌ها از تضمین افراد خودداری می‌کنند، البته بعضی وقت‌ها بعضی شعرها هم هست اسمش شعر است ولی واقعا هیچگونه تفاوتی با نثر عادی ندارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر که دارد امانتی موجود نسپارد اگر شود مفقود |  | بسپارد به بنده وقت ورود بنده مسئول آن نخواهم بود |

خب این هیچ تصویرسازی جدید، هیچ نکتۀ خاصی که مثل اینکه، مثل نثر عادی است،‌این روحا نثر است ولو یک نثر موزون است، و الا شعر به معنای اینکه یک نوع تخیلی درش باشد، یک نوع به هر حال، شعر برای اینکه شعر باشد باید یک نوع پیچیدگی، یک نوع صنعت ادبی، یک نوع، یک چیزی باشد که صور خیالی درش وجود داشته باشد تا شعر شعر بشود. اینکه هیچی توش نیست آن فقط یک کلام موزون است نه شعر باشد، غرضم این هست که در شعر به معنای واقعی‌اش مفاهیمی مثل تضمین و امثال اینها بیشتر به کار می‌رود و جای اصلی‌اش چیز هست به دلیل اینکه شاعر در شعرش به هر حال یک نوع پیچیدگی به کار می‌برد تا مخاطب را با خودش همراه بکند برای آن متنی که به دنبال دارد. ما در مورد تضمین باید این دقت را بکنیم، این بحث تضمین را من از اینجا برای این دنبال کردم که ما در استعمالات برای اینکه معنای موضوع له را تشخیص بدهیم آیا این موضوع له این فعل ما دو معنا دارد، مشترک لفظی یا تضمین هست برای این جهت، چون در استعمالات ممکن است دو معنایی باشد، ممکن است یک معنایی باشد، معنای دوم و استعمال دوم از باب تضمین باشد، اینها دیگر بستگی دارد به اینکه ندرت داشته باشد این استعمال و عمده در فهم اینکه واقعا تضمین است یا اشتراک لفظی است آن وجدانیات انسان‌هاست، به خصوص کسانی که عرب باشند و با ادبیات عرب و با موارد استعمال عرب انس داشته باشند این مطلب را بیشتر می‌توانند درک کنند و در این مورد قضاوت کنند. خب بحث تضمین تمام.

حالا من می‌خواستم چند تا بحث برای اینکه ما چجوری می‌توانیم معنای موضوع له الفاظ را در بیاوریم بعضی از لغت‌هایی که در اصول به کار رفته را بحث کنم، یکی از لغت‌ها لغت ظن است، ظن در اصول خب یکی از واژه‌های کلیدی است، معنای ظن چی است، این یکی از واژه‌ها. یکی از واژه‌ها واژۀ علم است از آن طرف، ظن، علم، این معنایش چی است. اینها به یک معنا واژه‌های مفردند، یکی از واژه‌هایی که جنبۀ ترکیبی‌اش بیشتر مد نظر هست رَفْعْ است، رُفِعَ عن امتی این مراد از رفعی که نحوۀ تعلقش به آن متعلق و امثال اینها تحلیل معنایی‌اش، یکی از واژه‌ها رفع القلم است، با قلم، یعنی بیشتر بحث رفع یک معنای عام، یک بحث عام دارد، رفع قلم با توجه به قلمی که در کلمه به کار رفته آن هم معنای دیگر است، حالا ما اینها را یکی یکی سعی می‌کنیم در موردش صحبت کنیم و

**شاگرد:** عقل حاج آقا

**استاد:** یکی از واژه‌ها حالا عقل اصولی نیست ولی عیب ندارد، جهل بود آن که در اصول به کار رفته بود به تناسب حالا عقل را هم بحث می‌کنیم. جهل به علت اینکه در آیۀ نباء به کار رفته، «أَنْ تُصيبُوا قَوْمًا بِجَهالَةٍ» آن جهالتی که به کار رفته در مورد آن صحبت کنیم که به قرینۀ مقابله‌اش کلمۀ علم و عقل، این علمی که اینجا آوردیم این واژه‌هایی هست که یک منظومه‌ای هستند که اینها را باید با همدیگر معنا کنیم، حالا آن رفع و رفع قلم آنها جداست این کلمۀ ظن و علم و جهل و عقل و اینها هم یک مجموعه است. اوّل آن مجموعۀ اوّل را صحبت می‌کنیم در موردش، چون اینها را عمده‌اش این است که خیلی‌هایش را گفتند که مشترک لفظی هستند، مثلا ظن را گفتند چند معنا، چند معنا دارد، می‌خواهیم ببینیم آیا واقعا کلمۀ ظن چند معنا دارد؟ یا نه چون ممکن است ما بگوییم ظن یک معنا دارد بعضی از معانی دیگرش اطلاق مقامی است. یک نکته‌ای دارد که من می‌خواهم فردا در موردش ان شاء الله، ما ان شاء الله از ظن شروع می‌کنیم.

اسم ظن آمد خدا رحمت کند مرحوم آسید رسول موسوی تهرانی. آسید رسول عیالش سال‌ها مریض بود و سال‌ها هم پرستاری عیالش را می‌کرد خیلی شخص مهربانی بود، و عیال ایشان قبلا عیال مرحوم واحدی بوده، معقودۀ مرحوم واحدی بود، مرحوم واحدی که اعدام می‌شود، عروسی نکرده بودند در عقد مرحوم واحدی بود بعد ایشان آن را به ازدواج در می‌آورد و این اواخر هم با هم، من زیاد نمی‌رفتم ولی گاهی اوقات رفته بودم خانۀ آسید رسول مثلا عیالش مریض بود، می‌گفت شب تا نزدیک اذان صبح مشغول پرستاری از عیالش بود، دو ساعت خوابیده بود و ساعت هشت صبح هم می‌رفت درسش را می‌گفت، خیلی اینجوری بود. خدا رحمتش کند، ایشان می‌گفت راوی نقلی کرد که آسید رسول مدرسۀ آیت الله گلپایگانی درس می‌داد، پله‌های مدرسۀ آیت الله گلپایگانی داشته بیرون می‌آمده یکی از این طلبه‌ها ازش مسئله‌ای می‌پرسد طلبه می‌گوید ما ظن داریم به این مسئله، ایشان می‌گوید ظن که اعتبار ندارد ارزش ندارد، به درد نمی‌خورد فلان و اینها، یک خانمی داشته رد می‌شده می‌گفت به درد نمی‌خورد دو تا دو تا می‌گیرید؟ بعد ایشان بعد از آن دیگر مقید بود کلمۀ ظن به کار نمی‌برد می‌گفت مظنه، حالا ما هم فردا بحث مظنه را مطرح می‌کنیم.

**شاگرد:** حاج آقا این تضمین که در روایات موردی ندارد.

**استاد:** در روایات هم زیاد است. ولی مثل آیات نیست چون عرض کردم تضمین به دلیل اینکه نوعا در کلمات ادبی به کار می‌رود و در روایات نوعا گفت‌وگوها، گفت‌وگوهای عادی است، ولی روایاتی که، روایات فقهی باشد گفت‌وگوهای عادی باشد تضمین درش کمتر اتفاق می‌افتد ولی آنهایی که جنبۀ خطبه داشته باشد، دعاها، اینجور چیزها آنها که یک کمی جنبۀ ادبی، در آنها بیشتر اتفاق می‌افتد، حالا در شرح ادعیه و شروح احادیثی که چیزها دارند آنها می‌شود تضمین را دید و دنبال کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد